



تجارب چندکارگرسابق شورای نفت خوزستان، از قیام 57 حاصل از سیاهکل:

اینجانب کارگرسابق شرکت نفت، در تصویر سمت راست فریدون محمدپورد هکردی، چریک فدایی، (تیرباران شده شهریورماه 58 در کردستان برگرفته از کتاب قدرت تشخیص، حق انتخاب، در فیسبوک)، پیاس قدردانی از مظلومیت کنشگری که بمنوما، درس انسانیت و سوسیالیست آموخت، ضروری دیدم بعنوان شاهد زنده 3 قیام مهم و مردمی 57 و 96 و 401، که نطفه هر سه از کردستان برآمد و بازتابی جهانی یافت، در متنی، بر **چه باید کرد**،؟ تجارب گذشته را چراغ راه آینده نموده، که چرا در دومین سالگرد قیام 401، کردستان چشم و چراغ ایران، اتهامیمانند؟ صبر کردیم، از سکوت ما، و اوایلا، اعدام، فقر و سرکوب زحمتکشان.. و دیر بجنبیم، در ایجاد جنگی هدفمند و در راه، بطریقی دوباره دهه 60 و کشتار چپ، و.. سرکوب معترضان نان و آزادی، گوادلوپ و استبداد، تکرار و یا.. با حضور پررنگ نان و آزادی، و چین قدرتمند، هدف سرمایه و بردن نفت و.. حل بحران، تعادل جنگی جهانی بهم خواهد خورد.

نویسنده : فرزندان دانشجوی کارگرمبارز نفت،

خواهیم دید.؟

این پیام، حاصل سالها، تجارب مبارزاتی منوهمکارانم در شرکت نفت خوزستان میباشد که در این آشفته بازار از آن تجارب راهکار یافته، تیری از ترکش رهاوبه فضای مجازی ارسال میگردد، شاید با همکاری وجدانهای بیدار و **ضد سرمایه داری**، شجاعانه و دلسوانه، بخاطر روزی ده اعدام، و قرنهای، سرکوب و اعدام اردوی کار، .. نمونه، 50 کارگر معدن، بدون اغماض، آنجا که باید بنشینند و منعکس گردد. هدف ماتویبخ و .. نیست، انتقال تجارب و چراغ راه است، هر چه سکوت کردیم، بیشتر تازیدند و تازیدید! نعره ولولوی جنگ و این سوکشتار و اعدام در سکوت، مختص امروز نیست، سالهاست بین دواردوی سرمایه و کار، و در اصل، یارکشی توده ها، بر دمنافع، و کشتار چپ است، و اردوی سومی نیست، آنکه با مانیست؛ ضد ماست، اردوی **چپاول و سرمایه داری** جهانی، ضد سوسیالیسم، از سرکوب انقلاب اکتبر و کمون پاریس، توسط بروز جنگ های جهانی، تا قیام مهم 57 و اکنون روبرویمان، صف کشی این اردو، بابهانۀ لبنان.. حمله به ایران، و در واقع، کمک به توقف اردوی کار و بر دمنافع، خواهد بود، و گرنه تانتور اعدام و سرکوب داغه، چه لزوم به جنگ، یا حذف رژیم طنابدار، که بهترین ژاندارم سرمایه در منطقه و جهانست. (لازم به حمله اسرائیل خود در بحران و حکومت نظامی!، و قتلوی ضحاک، هر دو، نوچه آمریکا، به پاس توریست، بفرمائید، در مصالای تهران، بمناسبت حمله رژیم، سرما و مارپرستان جمعند، و یاپرواز مدام مار بر فراز تهران، کافیهست..؟ و یا سفارتخانه هاویا بچه ملاحاویا.. ابله خود شمائید، دم خروس یا قسم، .. سالهاست همه بر سر فریب توده ها و سفره خالی و اعدام آنهاست!! تنهاماشات! نه، که حمایت در تداوم کشتار،) اردویی قرنهایست با قتلهای حکومتی، مدافعین

توده هار ابنام امنیت، ولی برای سرمایه و فریب، از چگوارا تا هوشی مین و احمدزاده.. و دفاع آنها را با برچسب تروریستی لایق خود، عملاً "اعدام و میکشد و حرفا" فریبکارانه، با تحریم، و مرگ بر خود، برنده و میداندار فریب توده هاست، و آنیکی **اردوی کارو سوسیالیسم** و لشگر گرسنه و نادان خود ضد خود، جذب اردوی سرمایه! و آنسو تر، مدافعین توده ها، نیز بواسطه تزه های سرمایه، و مخدوش کردن تفکر آنها، با انشعابات مکرر، لودهنده، تسلیم محض، طنابدار و بازنده میدانست، و در این میان، توده های نادان، و سالها ترسیده از جنگ و طناب، و مهره اصلی ماجرا، گنج و در مانده اند، کدام؟ آنکه قویتر است. **حال برای جلب کنشگر در سازماندهی توده ها، چه باید کرد؟** نهایتاً تنها، با درس از گذشته، و دوباره، بهای جانی، (مثل سیاهکل) میتواند، فرق بین خودی و ناخودی را برای جلب جوانان ناامید و توده های در مانده، و جذب آنها را توسط این کنش، فراهم و آنها را متحد کند و گرنه، جدای از بی ثمری حزب توده، اگر بنا بر جغرافی و تئوری بیافی باشد، سرمایه داری خود بهترین تئوری با فان و رسانه و.. را در آستین دارد. باید از تجارب اتحاد چپ، که توسط مبارزین کرد مطرح، و میبایست، بجای انشعاب، صورت میگرفت! ولی، همراه ضحاکیان رنگ عوض کرد و هویت ماکارگران آگاه را که توسط سیاهکل و بروز شورا در قیام 57 متبلور شده بود، و بان بود حزبی قدرتمند، خفه و کمرنگ نمود، درس گرفت. هموطن، در شرایط بسیار حساس کشور و جنگ گرگها، و.. رضا اور شلیمی و دو قلویش، داروغه یک دست، و فریب با دفاع مقدس! دست از 45 سال سرکار گذاردن خود، گروه بازی و

مباحث منحرف کننده صدساله حرافی حزب توده، که چیزی جز ادامه دکان سرمایه داری و کشتار جوانان و ناامیدی مردم، نداشته، برداریم و مصمم راه کار و اتحادی اصولی، برای برون رفت اردوی کار و نجات کشور بگیریم! ابتدائاً نگاه کنید به کامنت ها و شعارهای جامعه، (بدون کردستان)، سخنی از چپ، بجز تنفر نیست، کمونیستی را که تتهاراه نجاتشان در قیام 57 بود و هست، لولو کرده اند و مهم، نسل جوان آنرا اصلاً "نمی شناسد"، رسانه نمی بیند... جدا از تبلیغات شدید سرمایه داری که نگذارده، خودنیز باتکه پاره شدن و توهین و لو دادن آنها، نگذارده ایم بشناسند. کلید قیام 57 که حاصل جان فدایی هزاران جوان متفکر در سیاهکل، و فورچپ و نجات ما بود و توسط کردستان و بخواست فضای باز سیاسی توسط کانون نویسندگان زده شد، و برقم فوت مردم شاه، و دانه پاشی و درو، فضا باز و زخم پنهان را ترک اندونام چریک های فدایی، چون رعد سراسر ایران را در نور دید و هزاران کنشگر فدایی جذب کارخانه و شکلگیری شوراهای خودمیرفت که حزب زحمتکشان گردد، در گردمایی سالگرد سیاهکل 19 بهمن، صدها هزار نفر حضور



یافتند و غوغا شد. تصویر تظاهرات با شکوه سازمان چریکهای فدایی، در 30 تیر سال 60، طرح روی جلد کتاب قدرت تشخیص، با حضور ما کارگران، و کنشگران ما، متحد کنار هم، نسرین و نوری محمدپورد هکردی نفرات جلو، و سیمادریانی و سوزانها،.. شاهد ماجراست. (تصویر پرنده ها، همراه شعری در کتاب، تقدیم حماسه سیاهکل شده است)، شعار فدایی تو افتخار مایی، سرمایه

داری رالرزاندوباحمله اوباشان به 21 و دوباره به 22 بهمن، به شعار یاروسری، یاتوسری، و روح منی خمینی، تبدیل شد، و تا اینکه توده ها گاماس، گاماس در میدان، توسط کنشگر، بدانند چه خبر است، روبهک جست و طعمه را بر بود! همه چیز و کلا "درفش سیاهکل، و نام چریکهای فدایی، در و، و فوراً" در خاوران خاک شد و خلاص. 45 سال همه شدند همان حزب توده، ولی...! ادامه اش، بعدنیم قرن، در سال 96 و 98 بذرهای دفن شده در خاوران، جوانه شده، و با پرچم و شعار نان، کار، آزادی، سربرد داشت و ادامه یافت و مبارزه قهرآمیز شعار پنهان شد.

تمام برنامه و سناریوی اسلام غربی، همین بود، سدمحکمی جلوی آن قیام و خاک کردن کمونیستی که توسط سیاهکل بیارنشسته بود داشت توسط کنشگر و شور او سازماندهی توده ها، نوید حزب میداد. هدف از برداشت آرم و نام چریکها، برگشت افکار حزب توده و نبود کنشگر و تشکل، همین بود، جامعه ای ماند، پاکسازی شده و پریشان و دزدان فراوان و طناب دار، و آنسوی سد، بانفوذ تفکر مخرب سرمایه داری و چپاول، بازاپوزیسیونی تقویت شد، با تفکر مخرب حزب توده، که قرنهاست در گودال آن دست و پا میزند و کشته شدگان مردم و شکست خود را در دکانداری، بنمایش میگذارد! **راه کار**؟ باید از تجارب گذشته درس گرفت و به مردم آموخت، که دوباره نه که صدبار، شکستها تکرار نگردد، قیام 57 کارستانی بود که سرمایه داری رالرزاندو همانند در ضاقلدر، فوری خمینی، در آبنمک خوابیده خود و شاه در حال موت را، در گوادلوپ

جایگزین کرد، و دیر بجنییم، باطناب دار و نبود کنشگر، دوباره و بطریقی دیگر، تکرار خواهد شد؟

قیام 57، حاصل سیاهکل، و نتیجه آن راه یابی کنشگران فراوان فدایی، بکارخانه ها و سازماندهی توده ها و خرد جمعی، مخصوصاً در کردستان بود، ما خود، (افرادر تصویر، با کنشگری رفیق فریدون، چریکها و کمونیست را.. شناختیم)، شاهد بودیم، کنارمان، افرادر تصویر جلد کتاب، و هزاران فدایی و چپ، جذب کارخانه هاشدند، هنوز کارگران و معلمها و بازنشستگان در خیابانها، بوی آن قیام رامی دهند، از اینرو و تبلیغات فراوان ضد 57 بغض نهفته و صدای درگلو مانده مردم ایران، که سرمایه داری و دواستبداد، نگذارند و نمیگذارند، شنیده شود، فراگیر شده است، باید از تجارب قیام 57 درس آموخت، (فیسبوک، کتاب قدرت تشخیص، کاری از معلمین، یاران بهرنگی و کمانگر، را خواند و در فضای مجازی تبلیغ نمود، کتابی که تماماً با استناد به فکتهای علمی و عملکرد مردم است، بخاطر نام و راه زیبای سیاهکل، بشدت مورد هجوم اپورتونست سازشکار سازمان، تحت عناوین، توهم و مرض..، کلماتی که از ضحاکیان زیاد شنیده ایم، قرار گرفت،) باید قیام 57 را از نقطه انحراف و شکست، ادامه داد، (برگرداندن اسلحه ها بپادگانها، و انشعاب سازمان چریکهای، و تیربارانهای پیشمرگان کردستان، نبض قیام،). **راه کار اصولی:** گرچه دیر شده است، و بوی خون و صدای جنگ زرگری، و جابجایی استبداد میآید (مار خفته و در آبنمک ناسیونالیسم و عوام فریبخوری،) تجهیز شویم، ابتدا تجارب سیاهکل و حاصلش 57 را برای جذب جوانان بسازماندهی توده ها، پیررنگ کرد، و شورشگران میدانرا، آماده رزم سیاهکل

دوم نمود، و در این برهه از زمان، 1- کنشگر و فضای مجازی و هر فردلسوز، با اعلامیه و صحبت در مراکز عمومی، مثلاً "اتوبوس و.. نفر بنفر، در برابر چه کنیم مردم نادان، (که نمیدانند، انتخابات در ایران با وجود ولایت، فور مالیت و بوق رفراندوم شازده، فریبی بیش نیست، بدانند جنگ مابین دو قلوهای سرمایه، یهود و اسلام، زرگری و بر سر لحاف ملا، چپاول نفت، و منافع زحمتکشانش، ..) اهداف قیام 57 را، تنها بدینگونه، بازگو، و آماده رزم و قیام کنند: بخاطر فردای فرزندان خود، در کف خیابانها، به معترضین پیوندید، از کشورهای مدرن درس بگیرید، انتخاباتی چهار ساله، پارلمان و احزاب دارند، نه حکومت و **رفراندوم** صد ساله، و.. معرفی کتاب قدرت تشخیص، (مگر نه، منتظر اتفاق در راه و ریختن گرسنگان نادان، در خیابان، ناچار بادیکتۀ شعار آماده شده از قبل، ای شاه ایران، برگرد بایران، و رفراندوم! و یا این جابجایی، توسط جنگ، باشیم و دوباره و طبق برنامه، و تزد در آستین کشور تحویل دو قلوهای پاکسازی و مظلوم شده 57 گردد، آنوقت و او یلاتر میشود و دیگر بسیار دیر است، بارها دیده و ما آنروز را بروشنی میبینیم، همین لاشه بماند بهتر است، مگر عوام دگر شوند.)

2- **بایدیکی شویم یاران**، برگشت ره گمکرده گان، گروههای منفرد، متحدانه، به نقطۀ انحراف، راه اصلی سیاهکل، یعنی بزیر پرچم چریکهایی که هزاران کنشگر چومارا، راهی کارخانه و شور او سازماندهی خود بخودی توده ها و نیاز بوجود حزب نمود، که روبهک.. اکنون، تنها اتحاد منسجم چپ، حول مبارزۀ مسلحانه، و احزاب و پیشمرگه کرد، میتواند این مهم را اسر اسری کند، شماها

که سرانجام، حتی پس از بر و نرفت، برای مقابله با شر ریشه اسلام غربی، سمبل سرمایه، مسلح خواهد بود، چرا از و دتر از این همه کشتار و یاد ر همان دهه 60، نه، (باید دوباره آنرا با ترکیبی بر افروخته کرد، هزاران جوان نا امید و خسته از تئوری و حرفی، منتظر عمل، بآن پیوسته و کنشگر خواهند شد، مگر نه دیده ایم، قرنهای حرفی و تئوری جز تنفر و کراکوشی جوانان نخواهد بود، جمعه ها!!

ما از لانه بیرون میپرد، تیربار و سربازی باید، چرا خودکشی،؟؟) در و دبه باز ماندگان پیمان سیاهکل، حرمتی پور و سنجری و.. رفیق کبیر، اشرف دهقانی، که خود ر هبرست، باز ماندگان بهروز دهقانی و صمدبهرنگی و روح انگیز دهقانی، و.. که همان ابتدا، در تحلیل مشخص از شرایط مشخص، هوشیارانه، رژیم ر ادو قلوبی پهلوی، و وابسته دانسته و بکر دستان رفتند، و بقیه جمعا"، تفاله های حزب توده ماندند، یعنی، حزب چپ امروز، که جای شازده و مجتبی آنجا خالیست! تله ای برای توقف قیام و شناسایی مبارزین (خانواده ما بزرگست، اما ورم بزرگ شود، نشانه سلامت نیست!)، چهل سال سرکار گذار دن خود سراقلیت و اکثریتی که بدون نام چریکها، بی هویت اند، و مردم آنها ر نمی شناسند؛ جز از دست دادن نیروهای کاری، و نمایش تصاویر آنها، و شکست خود، چه کرد؛ (خودگویم و خود خندم، عجب مرد دهنر مندم،) تنها اعتماد و امیدها ر از میان بردو چپ ر ا مقصر کرد، ولی احزاب کرد، کوموله و چریکهای اصلی، گرچه با نبود توان مالی و دست خالی و غارت شده، ولی، لااقل، بر سر پیمان خود سربلند ماندند. انشعاب، اجتناب ناپذیر، و تضاد، باعث تکامل است، ولی، نه با بروز نظامی

ددمنشتر، که در برابر آن می بایست فوق سیاهکل بود، نه انشعابی که جز تقویت نظام و تضعیف نیروهای مبارز و راستین و کشتار کنشگر فدایی و... چیزی در بر نداشت؟ دکارت: **شک مادر یقین است**. سیاست پدر و مادر ندارد و صداقت در آن اعدام میشود، علت شکست 57، عدم شک به شعار کذب مرگ بر آمریکا و آنسو، گوادلوپ بود! آیا این شعار، جز فریب و تحریم روی دوش مردم و ترس مدام از جنگ زرگری هنوز.. و انشعاب و سرکار گذاردن و مخدوش کردن افکار و روشنفکران و کشتار مبارزین ضد چپاول و امپریالیسم و مهم، نفوذ و جاسوسی رژیم اسلامی اسرائیلی، در صفوف بلوک شرق، چیزی داشت،؟ مارگارت تاچر: **توت فرنگی هارا، باید بموقع خود چید**. که چیدند و در خاوران دفن کردند، و کردید؟ هدف همین بود، آیا عملاً "و علناً" کاری ضد نظام جز تقویت و ارسال نفت، (هنوز، میبینیم، همان روندشاه، علناً" از طریق واسطه کانادا، به آمریکا، و پنهاناً "بشکه های مشکوک درون کشتی ها، یا روبروی سوختبران بلوچ، عبور تانکرها!!) و صادرات بچه ملا و دریافت پول، انجام دادند؟ مطرحیت افکار دایی جان ناپلئونی در عدم شک در کل خاورمیانه، توسط انگلیس، مخدوش کردن و فریب روشنفکران در عدم شک به شعار کذب مرگ بر آمریکا،.. که کماکان، هنوزم فریبنده است، باعث شکست 57 و تداوم آن، و کشتن اندیشه هادر خاوران و طناب دار شد، برژنسکی: همیشه باید دستهای پنهان را دید، و راه کار یافت. راه کار ماندگاری دو نظام استبدادی، تئوری بافان پس پرده سرمایه داری، روی دوش عوام و عمق پنهان جامعه است، و شما هنوز در پی راه کار،.. جنگ بین

تفکر جزئی و احمدزاده، مابین اقلیت و اکثریت هر دو بدون یالو کوپال، یعنی حذف چریکها، همانروند حزب توده اید، حرف حق تلخه، ولی باید واقعیت را پذیرفت، **دست پنهان درون جامعه** را کسانی میبینند که در عمق جامعه اند، ما کارگران، اسما عیل بخشی و سپیده قلییان و امیرقلی و توماج و قبادلوهها، نه تئوری بافان هزار ساله توده ای و میزنشین، عمقی که نه رسانه میبیندونه کتاب میخواند، (لنین،)، مثالی جایز است: کارگری دیدم که در روزنامه کار، شکر میریخت، گفتم این؟ گفت نمیدانم کاغذ است، گفتم کار ساز و اسلحه است، گفت: من کاغذ میبینم، نه اسلحه، حوصله آنرا ندارم، کار دبه استخوانم رسیده، و کار دی برای استخوانهایشان می خواهم، نه روزنامه، اما کارگران داخل، نمیگوئیم اقلیت و اکثریت و... رارها و چریکها و کوموله و راه صمدبهرنگی را بگیرد، نمی گوئیم، قهر جای اندیشه را بگیرد، میگوئیم، باید باتلنگری توده های بیتفاوت را جذب اندیشیدن کرد، عمق جامعه را دید و خط قوی درون آنرا پررنگ نمود، جوانان حوصله تئوریهای رسانه و روزنامه، حتی کتاب قدرت تشخیص ماکارگران آگاه تر را ندارند آنها شوکی همانند سیاهکل میخواهند، تا کنشگر شوند، همانگونه که ما شدیم، کمتر کسیست که کمونیست را بشناسد، شما از اقلیت میگوئید! قیام 57 را که با خون هزاران گوزن جوان رقم خورده بود، جنگ بین اقلیت و اکثریت، توسط مکر سرمایه داری، نگذارد مردم بدانند چه خبر است، و جانساران اصلی آنها چه میگویند، همه چیز را خراب و کارستان و مردم را متنفر از چپ کرد و مردم حق دارند، جوانان سیاهکل دوم را میخواهند، نه جنگ بین شیران

بدون نام و هویت، که ناشناختند، سیاهکلی که کنشگر و ماوشورا و... ساخت، ولی توسط شماها، ناکام ماند، سیاهکلی که اگر بروز دهد، اینبار بدون وجود سخراب شده مذهب، قیامت بپا میشود، و بیقین اینبار با سد جنگ جهانی سوم! ولی مدام نمایش تصاویر دختری معصوم، بدون نام سیاهکل، بازار گرمی و دکانداری و مرده پرستی رسانه ایست که مردم بنام اقلیت نمیشناسند، و بنا بر گفته خودشان، **نسرین محمدپور دهکردی**، رفیق ما را، مسئول سازمانیش لو داد و توسط اکثریت ردگیری شد، هر دو با هم بیشتر مانده از تصویرش هم تغذیه میکنند! هر دو حاصل تفکر مخربی اند، که خرمگس وار، با چهره زیبا، از خاکستر حزب توده برخاست و دورن گله گوزنها شد، و توسط نفوذیهای سرمایه، تقویت گردید و نتیجه سیاهکل، قیام 57 و سازمان رابه انشعاب و نابودی کشاند و کارستان کرد، شماها، همه چیز را خراب کرده و بدار کشیدید، ننگ بر تفکر تان! بانمایش مدام تصاویر آنها، باعث خوشحالی و فتوحات دشمن شده اید، مثال، در اخبار دکان روز، کباب قناری و... پرویز محمدپور دهکردی که توسط قاتلین اوبه نمایش گذارده میشود! مادر فریدون، برادر نسرین و پرویز، مادر منم بود و فریدون را تیمار مینامید و برایش میمرد، اگر زنده بود، کور میشد و هرگز و هرگز، نمی خواست داستان خود را که تمامی، داستان سانسور شده دل بندش، بود، ببیند، او بدتر، دیده میشود، تصویری بنام مقیمی، گرچه عزیز، بجای تصویر فریدون در کنار مادرش را پر کرده باشد،! بسیار نا عادلانه و بازار مکاره ایست، فریدون در بروز قیام 57 در جنوب وزنه کمی نبود، حضور

پنهانش در شورای نفت، بماومن درس شجاعت آموخت، اکنون، کسانی همردیف باضحاکیان داستان فرزندان قهرمان خلق را سانسور! و برای خوشخدمتی نظام ددمنش، چهل سال نام چریکهای فدایی را حذف، وفدائیان اشرف! را جایگزین میکنند، ولی.. مافوق چریکها، سربر آورد در لباس قبادلو و صدای توماج، و فریاد سپیده، و شعار نان، کار، آزادی، اسماعیل بخشی، زخم چرکین برای رژیمیان و آنهاگر دیدواکنون زمزمه، نه، نه، که فریادکل جامعه، مبارزه قهرآمیز است. خیانت، جنایت میسازد، و خیانت به مردم، نابودی دوباره جوانان است، سکوت چهل ساله خیانت اکثریتی که در لباس حزب چپ رنگ عوض کرده است، نسرین راباتفکری ساده نگر و تسلیم شده اقلیت، (گرگ، میش، پلنگ، صدرحمت به اکثریت، یکرنگ!) بکشتن داد بشنوید داستان فریدونی که مسکوت مانده است، از رفیق صدیق شورای نفت، فریدون کم گفته اند، او باهوش فراوان، رفتن میان عشایر را، بدانشگاه رفتن ترجیح داده و میگفت: زمان برای تئوری و حرف فراوان داریم، عمل اینجا است.. و این پایگاه آگاهی و اتحاد لر و کرد، در منطقه بختیاری هم باید بوجود آید، باید پیاده نظام نادان و اندک را توسط تفکر با وجود احزاب، قوی کنیم جبهه روبرو، پیاده نظام فراوان دارد، جنگ بین تفکرها، روی شانۀ عوامست، تفکر برتر با عقبۀ اندک، بازنده میدانست، تفکر برتر را پیاده نظام میسازد، بدون سازماندهی توده ها، هرگز و هرگز، نمیشود. آشنایی فریدون نوجوان با سران بختیاری، با مراجعۀ آنها بفر وشگاه شیرینی پزی پدر و فر شبافی عمویش در شهر کر دکلید خورد، و سپس بگوهای بختیاری، سواری و تیراندازی کشیده شد.

سال 56 باهمکاری سران ایل و قبایل و همت پسر عمویش نوری دهکردی، و محمد آقا مشرف الملک، پسر عموی مادرش، و تنی چند از مبارزین کرد، مصمم به دایر کردن پایگاهی متحد کردستان، در زردکوه بختیاری بودند، در نهایت، زمزمه اتحاد چپ، مابین نوری و فریدون، و محمد آقا، در زردکوی بختیاری رقم خورد، که در عدم حضور قاسم لور بودن فریدون توسط خائنین اکثریتی نشد، و باترور نوری دهکردی، به میکنوس آلمان، کشیده و توسط همان نارفیان خائن ناکام ماند. فریدون، در سازماندهی قبایل



بختیاری، در پیوند با احزاب کردستان، ر بوده و در درگیری مسلحانه با کمپته، و کشتن چندتن، مزدور، کردستان بذر فریدون شد، که آرزویش را داشت. (نه خبر مرگ؟! نه فراخوان بی کلاس رسانه بالاترین، با عنوان فدائیان اشرف، اجرای چریکهای فدایی، که در زبان مارگزیده همپایالگانشان، ساواک و سپاه، جاریست،).

نام احزاب، حاصل سیاهکل، در وجود فریدون، و نام شورابا نسرین و سیماها..، در کارخانه، جوانه و بذر شد و ماندگار، سپیده، توماج، اسماعیل بخشی، امیر قلی، و در نهایت قبادلو و شکاری و...

گفته شد، تصاویر، بدون داستان پشت آنها، جز ناامیدی مردم و شادی دشمن، ثمری ندارد، باید از افکارشان گفت، و اهداف و عصاره سیاهکل را برجسته و تقویت کرد، نه فرد و گروهها را، باید از گذشتگان درس گرفت و اشاعه داد، چگونه؟ باید عصاره جنبش درون عمق جامعه را تقویت و پررنگ کرد، یعنی احزاب کردستان و شورادر خوزستان و بلوچستان مظلومی، که وجود

منحرفین سیاسی و بلندگودار، راجانشین احزاب و سد آنها کرده اند! خط قرمز فریدون و دو استبدادشاه و ملا، **شور او شرکت نفت خوزستان و احزاب کردستان** بود و هست، شعار کارگر نفت ما، نفتگر سرسخت ما، رابر ای نخستین بار از فریدون، شنیدیم، و او با این شعار برای مازنده است، قیام سال 96 و 98 از خوزستان باشعار نان، کار، آزادی، برخاست و در کرمانشاه شنیده شد، و کردستان، .. در سال 96: شاید اینبار کاوه زن باشد! .. که شد، مهسا امینی، سپیده قلییان، و میشود اشرف دهقان.. پرچم و تفکر کردستان برای فریدون الگو بود، کردستان را نبض جنبش مدرن و قیام 57 را بلند شده از کردستان و با فیلم گوزنها، منعکس شده در خوزستان و لبنان و .. سرانجام سدش را اینبار، با وجود سوسیالیسم و خیابان، بروز جنگ جهانی سوم، میدانست، او بسیار باهوش بود، میگفت پرچمش از کردستان یا خوزستان بلند میشود، که شد، سپیده و مهسا، و تنهاراه رهایی را مبارزه مسلحانه، راه پویان و احمدزاده میدید، امروز تقریباً "همه بمبارزه قهرآمیزی برده اند، و زمزمه های جنگ جهانی، با بروز چشمک زن سوسیالیسم، .. ما متعجب مانده ایم، فریدون میماند همانند سلطانپور و قاسم لور و نوری دهکردی و .. رهبر بودند، سرمایه داری دقیقاً "میدانچه کسانی را بردارد، حتی یاد و نامشان را، ..

سال 57 در شهر کرد با فعالیت علنی پرداخت و در خیابان ارم شهر کرد، اطاقی از خانه پدری را با خیابان گشود و نام آن را جنگ گذاشت، (همانند خیابان میکده تهران،) جوانان جمع و تمامی خیابان آنها شدند، غوغا بود، آهنگ و سرود و کتاب و آرم چریکها، چگوارا،

احمدزاده، و.. آنهم روبروی ساواک، دایه دایه و سر او مد زمستون و.. وجود دختر طالقانی و.. فریدون گل سر سبده، واقعا" مردم برایش میزدند، او خار چشم ساواک و حالا سپاه و اکثریتی هاشده بود، (نار فیک، آخرین فرد سمت چپ تصویر،).. بارفت و آمد چند نفر ناشناس، پدر احساس خطر کرد و گفت: باید بروی، اینها رفیق نیستند، پدر درست فهمیده بود، و ما غافل از وجود خائنان کنارمان،! آنها فریدون را فریب داده، جلوی مقر جنگل دیوار کشیده و با آنها روانه باصطلاح مبارزه در کردستان، و تیر باران و.. شد. فریدون را بردند، ولی نامش، در قیامهای گذشته، مدام بروی دیوارها، سپاه رامیلرز اند. آنکس که توراشناخت، جان راجه کند،..

رفیق مافریدون و خانواده او، خواهرش نسرین و برادر او پرویز و پسر عمویش نوری، را تفکر مخرب اکثریت بکمک سپاه و ساواک (ثابتی و یزدی و نگهدار و..، همپیمانان استبدادی و ناسیولیسم، نوادگان سرمایه داری و چپاول، در گوادلوپ،) کشتند، و در اصل تبانی دو استبداد و اربابی سرمایه داری، با متلاشی کردن سازمان چریکها (با اهداف و الای شور او احزاب،) و در کل بار بودن قیام 57، با کشاندن زیر چادر خمینی، آن قیام زیبا، بفرماندهی امثال فریدون و نسرین و نوری و پرویز و سعید سلطانپور و.. حماسه اشرف دهقانی در زندانها،.. را گم و نابود کردند، قیامی که توسط چریکها و حمایت نسبی مردمی، راه بسوی شور او و خرد جمعی برده بود، (که کماکان، هنوز در خیابانند و تنهاراه، پیوست بانها و بسر انجام رساندن قیام ناتمام 57 است!؟). مسئول شکنجه پرویز، در اوین، بشکنجه گر

میگوید: جوانان آنهار انکشید، امید آنهار ابکشید، و تفکرشان را مخدوش کرده، نشد، دارویی رها کنید،!

هجوم تفکر مخرب **سرمایه داری**، در رسانه ها و کتب و نفوذ در مغز توده ها، و مهم، تقویت حزب توده، مخدوش و فریب با اصطلاح روشن فکران ساده نگر! و منفعل، سالهاست ما را به قهقرا برده و همچنان میبرد، تفکر حزب توده، همراه جزئی، نوزاد خلف او، همانند ویروس با وجود نفوذیهای آماده تخریب سرمایه داری، ابتدا سازمان چریکهار امتلاشی و برای خوش خدمتی به نظام نه توده ها، بدون نام و راه چریکها، همچون شیر بدون یال و کویال همانند خود کرد، و 57 رانیز، که با خون هزاران فدایی ببارنشسته بود، با خود بر دو بیشتر مانه، هنوز بر این طبل می کوبند، و اکنون، همانند چهل سال گذشته، نه نامی از احزاب کردستان، نه فریدون، نه شور او شرکت نفت، نه خوزستان، چرا؟ چون مثلث شوم (سپاه، ثابتی، و ضد تفکر پویان، نگهدار،) همه جا چون کرم روئیده، (تجزیه طلبی کذب کردستان،!) و تنها دلیل عدم بازتاب تیرباران ها در کردستان، و کم رنگی حمایت از قیام مهسا و کردستان، و فریدون، و.. ضدیت مثلث شوم با تفکر پشت آن، عمل کرد چریکهای فدایی خلق و احزاب کردستانست. بنا بر گفته فریدون: خطر قرمز، نفوذ خط دو استبداد در شورای نفت و احزاب کردستانست، که باعث پراکندگی بموقع، و سرکوب اعتصابات و درگیری درون گروهی آنها میشود، امروزه، همه افراد شوراهای مهم، سپاهیندا! جنایت و مار در آستین و مردم ساده نگر و روشن فکران ساده پذیر و درگیر با هم و هنوز، دشمن با ماهی سپاه کوچولو تغییر طلب و خشن، که

همچنان، خنجرش برانست، مار عقب نگه داشته و خواهد داشت، مگر عمق جامعه، (خارج از تئوری بافان پرگونا شناس،) را ببینیم و آنرا عملاً "پررنگ کنیم، **عمل سیاهکل و سازمان چریکها و احزاب و کوموله در کردستان و شورادر خوزستان؟** چرا در جامیزنیم و نمونه ای تشکل یابی نداریم؟! چرا نامی از سرمایه داری و کمونیست در رسانه های دکاندار نیست، و هر دو خط قرمزند؟! چرا که پول بدن نیست، بگفته ای: یک درصد، غذاها را دور میریزند، در حالیکه، 99 درصد گرسنه اند؟! این حرف و چرا ای کمونیستهاست؟ بهای جانی که کشور ما داده، هیچ کشوری نداده است،؟ چون نطفه های تشکلساز، مانند شاهرخ زمانی و فرزند کمانگر و صمد بهرنگی، قاسملو و.. فریدون ونوری و.. مهره های ارزانی نبودند و تکرار ناشدنی، و آلترناتیو امروز بودند؟ ولی ما بین دو استبداد، توت فرنگی وار، در نطفه خفه وله شده و میشوند. باز بفرمائید شکست کمونیست؟ مانسل بازی خورده ایم، آتش پیرهامان زدند، شاهان به آتش باز یوملا و استبداد ما، بازندگان بازی شطرنج قدرت نسل ماست، پایان بازی مات بود از کیش ما، از یاد ما،..

دادستان زمان اعدام نسرین، کروی بی بمادر او میگوید: دخترت را رفقای اکثریتی اوردگیری و مسئول سازمانیش تحویل داد،.. تفکر اکثریت و توده ای، حاصل سرمایه داری و استبداد بود، که در ضدیت با تفکر رفیق احمدزاده،:(خشونت، خشونت زا، و حاصلش انقلاب است،) اول فریدون و بعد نسرین بیست ساله را با مثنی کاغذ باطله بمثابه بمب، در خوروی نشانه شده ردگیری و نه روزه اعدام کرد، همین تفکر پرویز را بشهر کرد و اوین و دارو و رختخواب

کشاند و کشت، (ولی زمانیکه از دارو و خواب آور امتناع میکرد، هوشیارتر از هوشیار بود،!) باز همین تفکر، صاحب رستوران میکونوس، بظاهر دوست، نوری دهکردی را بکشتن داد.

از ماست، که پر ماست،

چگوارا: آنها، مارا دفن کردند، غافل از آنکه ما خود، بذر بودیم.

دانه بابهار، یک قرار داشت،

بهار نیامد،

دانه، بیقرار شدو، جوانه زد،

و.. اسماعیل بخشی، * و توماج، * شد، نامشان را بنویسیم و صدایشان کنیم، تنها، راهست؟

خاطرات یک همکلاسی از چریک فدایی فریدون دهکردی / تیرباران شهریور ۱۳۵۸ در کردستان

متن زیر نامه رفیقی است که هم دوره و هم شهری رفیق فریدون دهکردی میباشد. ایشان نامه را ایمیل و درخواست کرده اند نامشان مطرح نشود. لذا نامه ایشان را در این روزها که همزمان با کشتار کردستان و سالگرد شهریور خونین ۱۳۵۸ است عینا پست می کنم تا ادای احترامی باشد به رفیق عزیز فریدون دهکردی و همه عزیزانی که آن سال از سایر شهرها به کردستان رفتند و گمنام آنجا کشته شدند. یاد عزیزشان و راهشان برای آزادی کارگران و زحمتکشان پیروز باد

« ماه شهریور، برای ما بختیاری ها، یاد آور شهریور ۱۳۵۸ و کشته شدن محبوبترین فدایی شهرمان، فریدون دهکردی پسر عموی نوری دهکردی است این روزها در این دیار غریب با غمی فرو خفته به او و مرگ غریبانه اش می اندیشم به رابین هود شهرمان می اندیشم عیاری که فدایی شد و مرگش به داستان و اسطوره پیوست.

فریدون قبل از ۱۳۵۶- از عیاران محبوب شهرمان بود. متولد ۱۳۲۹، پسر یک خانواده شناخته شده شهر که ازدواج نکرده بود و کمک به مردم را پیشه خود کرده بود. نوجوانان کتاب خوان محل ما او را رابین هود می نامیدند. با او در دبیرستان هم دوره بودم و همبازی فوتبال. دوست، رفیق و همشهری عزیزی که خشم خود به تفاوت طبقاتی را با کمک به فقرا فرو می نشاند و امکانات خانوادگی را حق خود نمیدانست. کمتر اهل مطالعه بود اما از اواخر سال ۱۳۵۴ با کتاب های صمد بهرنگی شروع کرد و نهایتا شیفته جزوه احمد زاده شد به طوریکه به هر کدام از ما یک نسخه داده بود. به نظر میرسید به این جزوه اتفافی دسترسی پیدا کرده است. بعدها که در فرار دهه ۶۰ به خارج آمدم تازه فهمیدم چریکی در روستاهای اطراف شهرما که همنام خودش بود این جزوه را به او داده بود. پس از ترور حمید اشرف، قهرمان رویاهایش را یافته بود. لذا یک کاپشن سربازان امریکایی تهیه کرد و گاهی در شهر با آن رفت و آمد داشت. کسی به او شک نمی کرد. مردم او را یک عیار می شناختند. همزمان چند جوان را جمع کرده بود و با من شب ها در کارگاه شیرینی پزی پدرش که انتهای مغازه ای بزرگ بود اول کتاب های صمد، سپس جزوه احمد زاده را می خواندیم. درکمان از کمونیست محدود و آرمان خواهانه، متناسب با رشد مناسبات اقتصادی جامعه بود به یاد دارم هنوز، حتی مانیفست کمونیست را نخوانده بودیم که بدون پیش زمینه، ناگهان گفت برای مدتی مسافرت می رود. بعدها در جریان قیام متوجه شدم تیراندازی ماهری شده است که به خنده می گفت این از نتایج همان سفر است. در همان سفر به چریک های فدایی خلق پیوسته بود. از آن زمان دیگر در شهر دیده نمیشد اما هنوز رابین هود مردم بود و خانواده های بسیار چشم به راهش، چنانکه من و دوستانم. در شهر این خبر دهان به دهان پخش می شد که فریدون فلان جا دیده شده است شبانه به خانه ای از جالیز کاران رفته است و داروهایی را تامین کرده است، اما هیچکس نمی دانست کجاست به نظر میرسید این شایعات بیشتر بیان آرزوهای مردم بود تا واقعیت. ساواک خانه آنها را که کاملا روبروی ساختمان وزارت اطلاعات شهر بود زیر نظر داشت پدر را بارها احضار و تعهد گرفته بودند که آمدن فرزند را خبر دهد. بعدها معلوم شد از طریق سرکارگر پدر با خانواده در ارتباط بوده است. کارکری به نام مش ابرام که پس از انقلاب، دو پسرش به کمیته پیوسته بودند. او فریدون را دوست داشت و در دفاع از او مقابل فرزندانش ایستاد و گفته بود کمونیست است که کمونیست است چه کار به دین و ایمانش دارید اعمالش را بسنجید. (یکی از فامیل های مادریم، هم محل این کارگر بودند و آنها نقل کرده اند) مش ابرام که بعدا پدر شهید نام گرفت طبق گفته خود فریدون در سال ۱۳۵۸ و قبل از اینکه شهر را به سوی کردستان ترک کند، به او کمک کرده بود اسلحه های دوران انقلاب را در زیر زمین مغازه پدری چال کند. سال ها بعد وقتی مغازه فروخته شد، در بازسازی، آن اسلحه ها کشف و دهان به دهان چرخید می گویند مش ابرام می خندید و با سکوت محض اظهار بی خبری میکرد. مادرم برایم نوشت وقتی این کارگر فوت کرد (

فکر کنم پس از ۸۸ بود) و مردم محل به مراسم ختم می رفتند در طاقچه خانه سه عکس وجود داشت دو پسرش که در جبهه کشته شده بودند کنار عکس فریدون که دست دور گردن مش ابرام داشت. عده ای که می خواستند عکس فریدون را بردارند با تهاجم جوانان محل مواجه میشوند و عقب می نشینند. این جوانان اتفاقاً بچه های کارگران همان محل بودند. سبزپوشان جوان که در حُب معاویه، لباس اصلاح طلب پوشیده بودند یا نو جوانان مخالف که در زمان فریدون هنوز به دنیا نیامده بودند.

در دی ماه ۵۷، فریدون به تدریج از مخفی گاهش خارج شد هر جا که میگذشت از جلو هر مغازه ای که رد میشد با روی باز و خندان بغلش می کردند و انبوهی از جوانان گردش را می گرفتند. اما هنوز تماماً حضور نداشت گاه گاه و سرزده می آمد و سریع می رفت تا روزهای قیام که مسلح و پر شور در راس جوانان همه جا بود. اواخر سال ۵۷، هنوز با هم بودیم که قسمتی از منزل پدریش را که به طرف کوچه بود به یک مغازه بزرگ تبدیل کرد. میزبزرگی وسط مغازه گذاشت با انبوهی جزوه و عکس و چند صندلی، به دیوار بالای مغازه عکس احمد زاده، حمید اشرف و صمد بهرنگی را چسبانده بود و بالای عکس ها روی پارچه ای سفید، با آ و نام سچفخا. خودش با کاپشنی چریکی هر لحظه در جمعی بود. هیکلی ورزیده و چهارشانه، قدی بلند و صورت پهن و استخوانی بختیاری با اخمی در چهره و بسیار جدی، سر به عقب با سینه ای جلو داده، هر نگاهی را متوجه خود میکرد. برخی روزها کاپشن را با شلوار سیاه گشاد لری می پوشید و بعد از هر سرودی آهنگ بختیاری دایه دایه را می گذاشت و می گفت باید تفنگها را آماده نگه داشت قیام تمام شد اما ندارم انقلاب تازه شروع شده است. حالا آن خانه قدیمی، محل پخش جزوات چریک های فدایی شده بود، محل تجمع و گردهمایی ها، جر و بحث ها و پخش سرودها و آهنگ های رزمی بختیاری. خانه ای، درست روبرو ساختمان داغون شده ساواک، که به جز فریدون و پدرش، ساکنی نداشت مادر برای حفاظت سایر فرزندان در تهران رفته بود و خانه در غیاب مادر، در آن کوچه خاص، ریشخند روزگار به مقرر ظلم و شکنجه بود. کوچه ای که قبلاً رفت و آمد در آن کنترل میشد حالا صدای سرودهای انقلابی از روبروی همان ساواک مخوف بلند شده بود و جوانان را به همخوانی و بحث می کشاند. هجوم کمیته ای ها و لات و لوت های حزب اللهی به این کوچه که خیابان میکده تهران را تداعی میکرد از تابستان ۵۸ و به خصوص با فرمان حمله امام به کردستان شدید شد دوبار شیشه های محل تجمع شکسته شد یک بار به خانه اشان ریختند و کم کم ساختما ساواک، به مقر همان کمیته چی ها و حزب اللهی ها تبدیل شد که برخی خود قبلاً کارمندش بودند. صدای سرودها به تدریج قطع شد و رفت و آمدها محدود. اوایل شهریور همان سال (۱۳۵۸) فریدون، مکانی را که مرکز پخش جزوات، عکس ها و شعارها بود بست و ناگهان، شبانه شهر را ترک کرد. هواداران چریک های فدایی هر روز جلو خانه اش جمع میشدند با حزب اللهی ها جر و بحث می کردند و کتک میخورند تا کم کم این تجمع ها هم تمام شد.

در داستان هایی که برایش ساخته اند و در شایعات و خبرهای بین جوانان گفته میشد اشرف دهقان اعلام جنگ مسلحانه کرده بود و نیروهایش را به کردستان فرا خوانده بود. او نیز عازم کردستان شده بود. حالا آن کوچه و آن خانه که امید طرفداران بود سوت و کور شده بود. فریدون شهرما برای همیشه رفت و دیگر برنگشت.

بعدها گفتند که در درگیری های کردستان کشته شده است. عده ای گفتند کمیته ملاحظه محبوبیتش در شهر را داشت به همین جهت بعد از خروج از شهر او را تعقیب و قبل از پیوستن به چریک ها کشته است. عده ای گفتند با توماج جنگید و کشته شد. بسیاری هم می گفتند او زنده است و در کوه های کردستان با پاسداران می جنگد.

وقتي سال ها بعد، مغازه پدرش را خريدار جديد خراب کرد تا پاساژ بسازد و در خاکبرداری چندین اسلحه و کلاشنیکوف و کلت کمري از زیر زمین کارگاه مغازه پیدا شد. خبر پیچید که تجهیزات فریدون چریک بلاخره پیدا شد و باردیگر داستان سازی در مورد او دهان به دهان چرخید. فرودستان شهر نسل به نسل از دلایری هایش، کمک هایش و مهربانی هایش داستان ها ساختند تا سالها نامش روی دیوارها نقش می بست و مردم فقیر شهر منتظر بازگشتش بودند. گرچه بازگشتی در کار نبود اما بلاخره در شورش های دی ماه ۱۳۹۶ نه خودش که اسطوره اش بازگشت و بار دیگر نامش روی دیوارهای شهر ما نشست.

در قصه مادران برای کودکان او چریک فدایی نیست، رستم داستان است که با ظالمان و زورگویان می جنگد برای بسیجی ها و کمونیست پولدار بود و برای جوانان او چریک فدایی خلق بوده است که با شاه می جنگد و از همان آغاز رفتن شاه نیز به جنگ با رژیم خمینی برخاسته است. برخی می گویند او زاپاتی شهر ماست. برای ما هم نسلی هایش، او رفیقی ویژه و فوق العاده شجاع بود که خشمش از تفاوت طبقاتی انسانها او را به مبارزه با شاه و سپس خمینی کشاند. رفیقی که بلاخره دریافته بود رابین هود بودن نه درمان که مسکن است. پس از قیام تقریباً از نظر خط فکری جدا شده بودیم او به تفنگش تکیه داشت من به توده ها می اندیشدم او در همان شهرمان ماند من به اصفهان رفتم و بی خبر شدم. بازتاب کارش را در آن خانه قدیمی در مسافرت های گاه دیده بودم یا فامیل انتقال میدادند. ما در کنار فریدون نه مزدوری را کشتیم نه بانکی زدیم نه تمرین تیراندازی کردیم اما امروز او همچنان برای من همان رفیق شجاع و نترس است که باعث شد من و چندین نفر اندیشه زیبای مارکس را انتخاب کنیم شاید اگر کنارش همان اندک جزوات را نمی خواندم امروز کس دیگری بودم. برای من پا به سن گذاشته آخرین تصویر او که اتفاقاً همین عکس پخش شده است همچنان قهرمان است قهرمانی که جهت دیگری به زندگیم داد.

در هر تصویری که من یا دیگران از او داریم: رابین هود، کمونیست، فدایی یا فقط یک انسان مبارز، یک چهره ثابت است او قهرمان است قهرمان مردم شهرش. چنانکه نوچه ها و کاسه لیسان بومی رژیم ددمنش اسلام حتی از نامش می ترسند. او تجسم آرمان ها و آرزوهای مردم و نماد مبارزه با ظلم در شهر ماست. یادش و همه آنان که نماد مبارزه با ظلم در خانواده ها، روستاها و شهرها هستند در قلب مردم ثبت شده است، تا ظلم هست آنها هم هستند. «

